

واژگان و اصطلاحات شترداری در گونه زبانی «طُرود»

جواد عامری^{*} سیدحسین طباطبایی^۲

(تاریخ دریافت: ۹۵/۱۲/۲۳، تاریخ پذیرش: ۹۶/۶/۱)

چکیده

دهستان طرود در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شهرستان شاهرود و در منطقه‌ای کویری واقع شده است. گونه زبانی رایج در این دهستان دورافتاده - که همانندی فراوانی با گویش‌های خراسانی دارد - به دلایل گوناگون، از جمله دوری از محیط‌های بزرگ، تا حد زیادی دست‌نخورده باقی مانده است؛ از این رو پژوهش علمی درباره واژگان، اصطلاحات و تعابیر این گونه زبانی می‌تواند افروزن بر مزایای مردم‌شناسانه و زبان‌شناسانه آن، در گشودن برخی از گردهای زبانی و معنایی متون کهن فارسی مفید و راهگشا باشد. پژوهش پیش رو با دسته‌بندی مهم‌ترین واژگان و اصطلاحات مرتبط با پیشنهاد شترداری در دهستان طرود، به نکته‌هایی دیگر از قبیل واژگان همانند در دیگر گویش‌های ایرانی، وجوده اشتقاق آن‌ها، ریشه‌یابی برخی واژه‌های کهن ایرانی و آداب و رسوم ساربانی در این گونه زبانی می‌پردازد. داده‌های این پژوهش به روش میدانی گردآوری و پس از تکمیل با کمک منابع کتابخانه‌ای به صورت موضوعی تدوین شده است.

واژه‌های کلیدی: طرود، لغات و اصطلاحات شترداری، دامداری، گونه زبانی، فرهنگ عامه.

۱. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان (نویسنده مسئول)

* mmjameri@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران.

۱. مقدمه

دامداری در شمار یکی از کهن‌ترین پیشه‌های بشری است که ریشه در اعماق تاریخ دارد و پیشینه آن به ده هزار سال پیش بازمی‌گردد (برايدوود، ۱۳۶۳: ۱۷۳). اختصاص بیش از چهل آیه قرآن کریم به موضوع دام و دامداری، گواه روشنی بر اهمیت این حرفه از منظر دینی است. شتر یکی از حیوانات مأнос با فرهنگ ایرانی و عربی است. نام زرتشت، پیامبر بزرگ ایران برگرفته از نام این حیوان است (ر.ک: آموزگار و تفضلی، ۱۳۷۰: ۱۵). شتر در شمار دامهایی است که در حدود سه هزار سال پیش از میلاد بین ترکستان و منچوری اهلی شده (دیگار، ۱۳۸۵: ۱۸۲) و از آن پس همواره یار و مددکار بشر بوده است. اما برخی مدارک تاریخی، دیرینگی پیدایش آن را به چهار هزار سال پیش از میلاد می‌رسانند (حکیمی، ۱۳۷۴: ۱۷۶/۱). در میان گونه‌های متعدد حیوان، شتر سودمندترین و مفیدترین و پس از اسب و سگ، اهلی‌ترین و برداشت‌ترین جانوری است که بشر آن را شناخته و به کار گرفته است (مصطفوی و هومن، ۱۳۷۷: ۱). در ایران اقوام متعدد و فراوان مانند قشقایی‌ها، باصری‌ها، اعراب فارس، ترکمن‌ها، بلوج‌ها، کردی‌ها، خراسان و تعدادی از ایلات آذربایجان به نگهداری شتر پرداخته‌اند (پاپلی و خانیکی، ۱۳۷۹: ۲۱۶). با وجود اینکه میزان نزولات آسمانی در طرود ناچیز است، شترداری یکی از اركان مهم معیشت و اقتصاد خانوار روستایی است. شتر از دیرباز در فرهنگ عامه مردم این دیار ریشه دوانيده و حجم فراوانی از ضربالمثل‌های مرسوم طرود، پیوندی آشکار و نهان با شتر و ساربانی یافته است. بیشتر امثال متداول در این گونه زبانی در دامداری و یا کشاورزی ریشه دارد و این امر از آن روست که پیشتر بیشتر مردم طرود در گذر قرون و اعصار زراعت و پرورش دام (بیشتر شتر) بوده است.

۲. ادبیات پژوهش

۲-۱. روش و هدف پژوهش

داده‌های این پژوهش در نیمة اول سال ۱۳۹۵ از طریق پرسش مستقیم و غیرمستقیم از گویشوران این گونه زبانی فراهم آمد. در آغاز از گویشوران خواسته شد تا واژه‌ها را به صورت مجزا و نیز در قالب جمله ادا کنند. سپس با استفاده از حروف آوانگار این

واژگان ضبط شدند. از آنجا که نگارندگان مقاله حاضر گویشور این گونه زبانی هستند، ضبط لغات و اصطلاحات قابل اعتماد فراوان است. انتخاب گویشوران نیز با وسوسات علمی فراوانی انجام شد تا کسانی انتخاب شوند که بی‌سواد باشند و کمتر با جوامع شهری و فارسی معیار سروکار داشته باشند؛ زیرا صاحب‌نظران این حوزه معتقدند که: «گویشور اولاً باید در محل گویش متولد شده باشد و تمام عمر خود را در محل گویش گذرانده باشد و حتی‌الامکان بی‌سواد باشد. گویش را درست تکلم نماید، یعنی الکن نباشد و حتی کمترین لکتی نداشته باشد» (زمردیان، ۱۳۷۹: ۲۱) سپس به شیوه توصیفی-تحلیلی و با انکا به منابع کتابخانه‌ای نتایج این پژوهش تکمیل شد.

مقاله پیش رو تنها فرهنگ لغت ساربانی نیست؛ بلکه نگارندگان کوشیده‌اند با تکیه بر داده‌های گویشی یکی از گونه‌های زبانی فارسی، به گسترش دایرۀ واژگان زبان فارسی و غنای آن کمک کنند. بدین منظور واژگان مرتبط با شترداری در گونه زبانی طرود برای سهولت در بررسی، به صورت موضوعی تهیه و تدوین شد. هدف اصلی این پژوهش حفظ لغات و اصطلاحات ساربانی در یکی از گونه‌های زبانی فارسی است. این قبیل پژوهش‌های گویش‌شناسی اهمیت و ارزش بسزایی دارد. به ویژه اینکه گویشوران و سخنگویان این لهجه‌ها، اندک و عموماً از مجتمع علمی به دور هستند. هدف مهم دیگر این پژوهش کمک به تدوین فرهنگ جامع واژگان دامداری در زبان فارسی بوده که تاکنون جای آن خالی مانده است.

۲-۲. پیشینۀ پژوهش

ابویوسف یعقوب الکردی (ف. ۴۳۸ق) در کتاب *البلاغه* نزدیک به سیصد پیشه از حرفة‌های رایج قرن پنجم را ذکر کرده است. در زمان ما نیز برای حفظ و معرفی واژگان پیشه‌های عوام، تلاش‌هایی صورت گرفته است که به اجمال مرور می‌کنیم: پاپلی‌یزدی و خانیکی (۱۳۷۹) در مجله *تحقیقات جغرافیایی* به بررسی ترکیب گله در دامداری سنتی ایران پرداخته‌اند. کریمی (۱۳۵۲) در مقاله «دامداری در ایل بختیاری» به برخی واژگان این پیشه پرداخته که در مجله *هنر و مردم* به چاپ رسیده است. میرزاکاری و قیطوری (۱۳۸۶) به گردآوری و توضیح واژگان و اصطلاحات دامداری در

گویش لکی اهتمام ورزیدند و در مجله گویش‌شناسی به چاپ رسید. مرتضی هنری (۱۳۵۴) در مقاله «شترداری در کویر» به بررسی جزئیات زندگی شتر با ذکر نام‌های این حیوان نزد مردم خور (استان اصفهان) پرداخته است. بارانی و شهرکی (۱۳۹۳) با بررسی شیوه‌های سنتی و دانش بومی شترداری، مطالب مفیدی پیرامون خصوصیت‌ها و ویژگی‌های شتر و شترداری آورده‌اند. شاهحسینی (۱۳۹۲) در مجله فرهنگ مردم ایران به بررسی نمادهای دامداری سنتی استان سمنان بر پایه مشاهدات عینی و تحقیقات میدانی خود پرداخته است.

ذکر واژگان و اصطلاحات خاص شترداری و پیوند آن با فرهنگ مردم منطقه طرود و نیز بیان آداب و رسوم مرتبط با این پیشه از تازگی‌های پژوهش حاضر است که موارد پیشین بدان توجه کافی نداشته‌اند. گفتنی است تاکنون درباره ثبت واژگان شترداری در دهستان طرود و بررسی علمی آن هیچ سابقه مکتوبی وجود ندارد.

۲-۳. طرح مسئله

در عصر حاضر در مراکز علمی بسیاری از نقاط دنیا، با فرهنگ عامه به مثابه دانشی مستقل برخورد می‌شود و در نظام ارزش‌گذاری دانشگاهی و به خصوص حوزه مطالعات فرهنگی، فرهنگ عامه یکی از سه حوزه اصلی به شمار می‌رود (ر.ک: میلنر، ۱۳۸۷: ۱۵). گویش‌ها و گونه‌های فرعی زبان فارسی، به قول ارانسکی^۱ (۱۳۷۹: ۳۳۰) در حکم گنجینه ثروتمندی هستند که زبان فارسی باید در اصلاح و تحول خود از آن‌ها بهره بجويد. همین مختصر برای تبیین ضرورت نگاه علمی به گویش‌ها و لهجه‌های محلی کفايت می‌کند. از دیگر سو، گمان می‌رود با پیشرفت علوم و تخصصی‌شدن حوزه‌های مختلف آن، نگارش فرهنگ‌های تخصصی در تمامی حوزه‌ها به عنوان یک نیاز که اولویت دارد، مطرح است. فرهنگ جامع واژگان دامداری یکی از این نیازهای است که برآوردن آن در گرو تدوین فرهنگ واژگان و اصطلاحات دامداری در نقاط مختلف کشور است. پژوهش پیش رو تلاشی برای تکمیل این فرهنگ نانوشته است. سبب اینکه از میان انواع دام تنها به شتر بستنده کردیم، این است که این حیوان در طرود و

دیگر روستاهای این دهستان همچون بیدستان و سطوه، از گذشته تاکنون، دام رایج بیشتر مردم بوده است.

واژه شتر زندگی در شرایط دشوار بیابان را به یاد می‌آورد. شتر در ادب عرب جاهلی از ارکان اصلی قصیده به شمار می‌رود که به مواردی همچون سیل، صخره، گاو و حشی و کشتی بزرگ تشبیه شده و گاه نماد نجات و موفقیت، برکت و خوش‌یمنی، صلح، جنگ و نابودی دانسته شده است (افخمی عقدا، ۱۳۹۰: ۲۵۶-۲۵۸). در میان اوزان شعری عرب، بحر رمل (فاعلاتن) را منسوب به شتر دانسته‌اند؛ زیرا تداعی‌کننده حرکت گام‌های این حیوان است.

۳. چارچوب نظری

۱-۳. نگاهی به اقلیم دهستان طرود

دهستان طرود در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شهر شاهروド (استان سمنان) واقع شده است. برخی از جمله احمد مستوفی، استاد جغرافیای دانشگاه تهران، معتقدند «طُرُود» صحیح است؛ زیرا می‌گویند آنجا ته رود (آخر رود) بوده است (کردوانی، ۱۳۸۶: ۲۸۵). سون هدین^۲ در کتاب کویرهای ایران و پرویز رجبی در کتاب جندق و ترود، دو بندر فراموش‌شده کویر بزرگ نمک، به ترتیب گزارش کوتاهی از طرود در سال ۱۲۸۴ و دهه ۳۰ شمسی آورده‌اند. تابستان‌های گرم و خشک و زمستان‌های سرد و کم‌باران، ویژگی بارز اقلیمی طرود است؛ اما همین مقدار بارندگی اندک کافی است تا بیابان‌های پیرامون این دهستان، امکان تعییف شتر بیابد. هنوز هم آب آشامیدنی مردم از چشمه کلاتنه «شیش» و آب کشاورزی از طریق قنات تأمین می‌شود. خرما محصول اصلی طرود به شمار می‌رود.

طرود در گذشته یکی از مهم‌ترین حلقه‌های پیوند تجاری میان مازندران و خراسان با شهرهای مرکزی بوده است. تا جایی که روزانه دست‌کم ۱۵۰ شتر بازرگانی یا زیارتی راه کویر را می‌پیمودند تا خراسان و مازندران را به یزد و سپاهان (اصفهان) پیوند دهند (رجی، ۱۳۵۷: ۱۰). این شاهراه مواصلاتی تا زمان زوال قاجاریه و فراگیر شدن اتومبیل و سپس قطار در ایران به‌طور جدی مورد استفاده تجاری، زیارتی و سیاحتی قرار

می‌گرفت. در عصر محمدعلی شاه قاجار ارتباط بین دو سوی کویر به طور جدی برقرار بوده و حاکم خور و بیابانک و جندق از سوی حاکم سمنان معین می‌شده است (یغمایی، ۱۳۶۳: ۶۱). از این رو رد پای فرهنگ‌های گوناگون و به دنبال آن واژگان و امثال دیگر گویش‌ها در گویش طرودی قابل بازیابی است. غنای فرهنگی و حلاوت زبانی موجود در فرهنگ شفاهی این منطقه، تا حد زیادی با آن مراودات دیرینه و با دیگر فرهنگ‌های ایرانی پیوند داشته و این موضوع دست‌کم در حوزه آواها و نواهای محلی اثبات‌پذیر است.

با این حال آنچه نقش پرنگ خود را بر گویش و فرهنگ بومی مردمان این دیار حک کرده، کویر است. همسایگی طرود با کویر مرکزی ایران باعث شده تا این گونه زبانی نیز مانند کویر منطقه، حتی تا دوره ما ناشناخته و مغفول و نیز تا اندازه‌ای ابهام‌گونه باقی بماند. سون هدین سوئدی در زمان مظفرالدین شاه قاجار با کاروان شتر از جندق به طرود آمد و به شرح دشواری‌ها و رنج‌های این سفر پرداخته است (ر.ک: هدین، ۱۳۵۵: ۱۵۸).

۲-۳. شتر و جایگاه آن در فرهنگ عامه طرود

شتر را به درستی «سفینه صحراء» نامیده‌اند. جان‌مایه شعر عرب در دوره جاهلی و تا حدودی عصر اسلامی، شتر است. جاحظ (ف. ۲۵۵) از وجود اعتقادی در میان برخی از مردم سخن می‌گوید مبنی بر اینکه در بدن شتر رگی از رگ‌های جن (شیطان) وجود دارد (۱۹۹۶: ۱۵۲/۱). گروهی بر این عقیده‌اند که شتر در اسطوره‌های عرب جاهلی خدای نبرد و خون‌ریزی بوده است (نعمی، ۱۹۹۵: ۱۸۵). انسان و شتر از دیرباز تاریخ مونس یکدیگرند. دوستی و نزدیکی میان این دو گونه جاندار تا جایی است که واحد شمارش آن دو یکی است.

شتر شناسنامه کویر و کویرنشینان است. پیش‌تر اشاره شد که در گذشته یکی از پیشه‌های رایج در طرود، کاروان‌کشی و بردن تجار و مسافران به آن سوی کویر بزرگ نمک، یعنی شهرهای یزد، جندق و خور بوده است. وجود ۴۰۰ الی ۳۰۰ شتر کاروان‌کش در طرود (هدین، ۱۳۵۵: ۳۶۴) در صدواندی سال پیش، گواه روشنی بر رونق مبادرات بازرگانی و نیز پیشنهاد شترداری در منطقه است. در آن زمان برای هر شتر سالیانه

چهار قران مالیات به شاه پرداخت می‌شده است. این مالیات در زمان ناصرالدین شاه یک و نیم تا دو قران بوده است. مردم از بالا رفتن میزان مالیات خیلی ناراضی هستند (همان، ۱۶۶). آلفونس گابریل^۴ (۱۳۷۱: ۱۶۵) به هجوم راهنما به ترود و ریود شترها اشاره کرده است و می‌گوید: از حدود ۷۰۰ شتری که در گذشته در شهر وجود داشت، اکنون فقط ۱۰۰ شتر باقی مانده است. حبیب یغمایی (۱۳۳۱: ۵۲۸) نیز داستان رهانیدن ۱۳۰۶ در مجله کوشش شرح داده است. همچنین به ذکر ماجراهی زمین‌لرزه‌ای مهیب که در نیم روز پنجشنبه ۲۳ بهمن ۱۳۳۱ش، پیش از ترود و توابع آن افکند و از ۱۵۰۰ سکنه، تنها ۵۰۰ نفر سالم ماندند، پرداخته است (همان‌جا). تنها او بود که گفت: «... از اندوه و تاثر خون دل می‌خورم» (همان‌جا). در زمان حاضر نیز شترداری یکی از مهم‌ترین عوامل تشکیل و تداوم زندگی اهالی طرود به‌شمار می‌آید. تا جایی که بیش از دویست خانوار از راه شترداری و ساریانی امراض معاش می‌کنند. طرود قطب شترداری استان سمنان شمرده می‌شود. مرکز پژوهش اصلاح نژاد شتر طرود، به عنوان یکی از سه مرکز اصلاح نژاد کشور (اردبیل، سمنان و یزد) در سال ۱۳۷۱ تأسیس شد. همچنین نحسین بانک ژن شتر در کشور -که صرفاً یک ایستگاه اصلاح نژاد است- با هدف حفظ اکوتیپ‌های شتر کشور، به‌گزینی و اصلاح نژاد شترهای تک‌کوهانه، انتقال جنین شترهای تک‌کوهانه و دوکوهانه، ذخیره‌سازی اسپرم، تلقیح مصنوعی شتر یک‌کوهانه با هدف افزایش تولید گوشت و کاهش فاصله زایش‌ها برای افزایش حاشی‌گیری در طرود ایجاد شده است.

۳-۳. واژگان و اصطلاحات شترداری

واژگان گویشی که در این نوشتار به صورت موضوعی طبقه‌بندی شده‌اند، تنها آن دسته از واژگان و اصطلاحات گویش طرودی مرتبط با حرفة شترداری است که با فارسی معیار تفاوت دارد، و گرنم مجموع واژگانی که در این پیش‌کاربرد دارد، بسی بیش از این تعداد است.

۱-۳-۳. فرآورده‌های شیری و واژگان وابسته

چال اُشتَر^۵ [čál oštór]: دوغ شتر.

خُل^۶ [xol]: خاکستر، آن هنگام که هنوز گرم و داغ باشد.

خِلاچه^۷ [xelâče]: خلاشه؛ خرد و ریزه هیزم.

دوغِ انار [duqaenâr]: دوغ آب انار؛ غذایی درست شده از آب انار ترش، آب و ادویه‌جات که نان در آن ترید می‌کنند و می‌خورند.

دیگی [digi]: غذایی درست شده از برنج، روغن، ادویه و مقدار زیادی گوشت که آن را در دیگچه مسی درب دار می‌ریزند و در چاله‌ای زیر زغال افروخته کنند.

شاندن^۸ [šândan]: ۱. تکان‌دادن مشک ماست به قصد جدا کردن کره از آن، ۲.

بیختن، غربال کردن (درباره آرد، ماسه، شن و ...).

فِله^۹ [felle]: آغوز؛ شیرماک؛ اولین شیر شتر تازه‌زاییده که نسبت به شیر معمولی زردتر و غلیظتر است.

کِله [kele]: اجاق هیزمی سه‌پایه که غالباً از سنگ یا کلوخ درست کنند.

کِله‌شا [kelešâ]: چوبی که با آن آتش را به هم زنند.

کُماج^{۱۰} (کُماچ) [komâj] (č): قرص نانی ستیر که در زیر آتش «خُل» (خاکستر داغ) پزند.

کیمه [kime]: چاله‌ای که در آن کُماچ پزند.

گُرماست^{۱۱} [gormâst]: غذایی محلی مشکل از مخلوط شیر خام و ماست که نان در آن ترید می‌کنند و می‌خورند.

مِسکه^{۱۲} [meske]: کره؛ روغنی که از ماست گیرند.

۱-۳-۳-۴. چرا، چراگاه و واژگان مرتبط با آن

آمشک [âmošk]: جو و یا گندمی که تازه روییده باشد.

آنداز [a endâz]: آب‌انداز^{۱۳} توقف‌گاهی بین راهی برای رفع خستگی قافله شتر.

اخ اخ [ex ex]: صوت آرام کردن یا خوابانیدن شتر.

اشنا^{۱۴} [ešnâ]: اشنان؛ گیاهی کویری با شاخه‌هایی باریک که در شورهزارها می‌روید.

در گذشته اهالی از برگ‌های آن برای شستن لباس استفاده می‌کردند.

بارگیر [bârgir]: اولین شتر در ردیف قطار شتران؛ مقابل «دُم‌دار». باروَن [bârvan]: باربند؛ باره‌بند؛ بهاربند؛ محوطه‌ای حصارشده برای نگهداری چارپایان.

بُر خوردن [bor]: جداشدن تعدادی از شتران از گله و گم‌شدن آن‌ها. بُرَى قِيچ [boza(e)y qič]: میوه‌های بالدار درختچه قیچ حاوی چند عدد بذر که معمولاً در اوایل اردیبهشت می‌رویند. وجود این باله‌ها جابه‌جایی بذر را به وسیله باد آسان کرده است.

بیده [bide]: یونجه خشک‌شده.
پی بال (پی‌وال) [pey bâl]: سرگین شتر یا گوسفند که به‌سبب مغذی‌بودن خوراک مانند پهنه گاو به هم چسبیده باشد.
تار شدن [târ]: از مصدر تاراندن؛ حالت شتری که از چیزی ترسیده است، وحشت‌زده، آشفته، و متواری و دور شود.
جاویه [jâviye]: آبشخوری جوی مانند.

چوپیچ کردن [čupič]: جمع و جور کردن گله و راندن آن به سرعت.
حَش (ت) کردن [hašt]: بازداشت کردن؛ محبوس کردن انسان و یا حیوان در حصار.
خِصیل^{۱۵} [xesil]: قصیل؛ بوته سبز گندم و جو قبل از تشکیل دانه که خوراک چهارپایان است.

دُم‌دار [dom dâr]: آخرین شتر در ردیف قطار شتران؛ مقابل بارگیر.
رَم دادن [ram]: از مصدر رماندن؛ ترساندن و گریزاندن جانوران.
زَرَدَه [zarde]: پشكل خشک که بر اثر پاخوردگی متلاشی، نرم و تلنبار شده باشد.
زردی قیچ [zarda(e)y qič]: گل‌های زردنگ درختچه قیچ که معمولاً در اواسط اسفندماه ظاهر می‌شوند.
رُقاق [zoqâq]: سرگین کُره شتر، بره و بزغاله فله‌خوار که سیاهرنگ و چسبناک است.

زنگاله [zongâle]: ۱. سرگین که به زیر دم بز، گوسفند، شتر و مانند آن‌ها چسبیده باشد. ۲. قندیل؛ رشتۀ باریک از یخ که معمولاً زیر ناودان پدید می‌آید و یا هر چیز شبیه آن که از سقف آویخته شود.
зор [zur]: کودبار؛ کود حیوانی.

سال بُهار (باهار) [bohâr]: سالی که در آن باران زیاد باریده است و همه جا سرسبز و آب فراوان باشد؛ مقابل خشکسال.

ساما(ن) [sâmâ(n)]: محدوده و حد و مرز چراگاه هر دامدار.
شور کردن [Šor]: علف شور خوردن دام.

علف‌چر [?alafčar]: مرتع؛ چراگاه.

علف‌دیاری^{۱۶} [?alafdiyâri]: بازدید کردن از مرتع و چراگاهی به منظور ارزیابی آن.

علف‌نارَد^{۱۷} [?alafe nârad]: ویژگی چراگاه و علفزاری بکر، تازه و دست‌نخورده.

علی‌بُرجی [ali borji]: بوته‌ای خاردار و پایا با دانه‌هایی بزرگ و قهوه‌ای تیره که معمولاً در اطراف مزارع می‌روید.

علی‌جا [ali jâ]: بوته‌ای بیابانی، پایا، خودرو و بسیار مقوی با ساقه‌هایی بی‌برگ و میوه‌ای شبیه توت ریز.

قطار^{۱۸} [qetâr]: دسته‌ای از شتران و یا چهارپایان دیگر که معمولاً در یک صف به دنبال هم حرکت کنند.

قیچ [qič]: درختچه‌ای بیابانی با تعداد زیادی انشعابات چوبی به ارتفاع تقریبی یک متر.

گاره [gâre]: جایگاهی بدون حصار در بیابان و یا نزدیکی آبگاه که گله را در آنجا می‌خوابانند.

گز [gaz]: درختچه‌ای کویری که شاخه‌های نازک آن پوشیده از برگ‌های ریز است.

گُلو(گولو) [go(u)llu]: پشكل شتر.

لَس کردن [las]: پخش شدن گله در چراگاه و آرام چریدن آن.

لُكَه^{۱۹} (د) [lokke(da)]: لُکه دویدن؛ قسمی از راه رفتنِ انسان، اسب، استر، الاغ و مانند آن‌ها که بین یورتمه و قدم است؛ رفتاری میان راه رفتن و دویدن.

نَسَّى [nessi]: گیاهی علفی، خودرو و صحرایی با ساقه و برگ‌هایی سفیدرنگ که در اوایل بهار می‌روید.

نوَالَه [nu(y)âle]: گلوله خمیری که از آرد جو و یا گندم درست کنند و هنگامی که دام بر اثر بیماری یا خشکسالی بسیار ضعیف شود، به شتر و دیگر دام‌ها دهنده.

هِنَار^{۲۰} [henâr]: حالت شتری که یک یا چند روز آب نخورده باشد.

هِيَ كَرْدَن [he(a)y]: صوت راندن شتر، گوسفندها، الاغ و مانند آن.

هِيَ هُوك ... [hi howk]: صوت راندن شتر.

۳-۳. نام‌های شتر بر مبنای سال

شتر ماده معمولاً در دی‌ماه و هر دو سال یک‌بار آبستن می‌شود. باروری را بیشتر بزرگ‌ترین و قوی‌ترین لوك گله انجام می‌دهد. مدت زمان آبستنی شتر حدود یک سال و بیست روز به طول می‌انجامد. «در بعضی مناطق بچه شتر را تا یک سالگی «دیلاغ» و از یک سالگی تا سه سالگی را در نرها «لوکچه» و در ماده‌ها «مجی» می‌گویند و از سه سالگی به بعد را در نرها لوك و در ماده‌ها اروانه می‌گویند» (نظرعدل، ۱۳۶۵: ۱۰۳). نام شتر در طرود بر مبنای سال در جدول ۱ قابل دسته‌بندی است:

نام آوا	شترنر	نام آوا	شترماده	نام شتر گروه سنی ^{۲۱}
hâši lukki	حاشی لوکی	hâši mojji	حاشی ^{۲۲} مجّی ^{۲۳}	سال اول
ballovâ lukki	بَلْوَا لوکی	ballovâ mojji	بَلْوَا مجّی ^{۲۴}	سال دوم
haq lukki	حق لوکی	haq mojji	حق مجّی	سال سوم
jahd lukki	جهد لوکی	Jahd mojji	جهد مجّی ^{۲۵}	سال چهارم
kal lukki	کَل لوکی	kal mojji	کَل مجّی	سال پنجم
gâ?ude do dendâ	گاعود دودندرا	mojji dodendâ	مجّی دودندرا ^{۲۶}	سال ششم

gâ?udečâr dendâ	گاعود چاردندا	mojji čârdendâ	مُجّي چاردندا ^{۲۷}	سال هفتم
gâ?ude gerd dendâ	گاعود گرددندا	mojji gerddendâ	مُجّي گرددندا ^{۲۸}	سال هشتم
niš lukki	نیش لوکی	?arvâne niš	اروانه نیش ^{۲۹}	سال نهم
yak pâ ru niš lukki	یک پا رو نیش لوکی	?arvâne yak pâ ru niš	اروانه یک پا رو نیش	سال دهم
do pâ ru niš lokki	دو پا رو نیش لوکی	?arvâne do pâ ru niš	اروانه دو پا رو نیش	سال یازدهم
so pâ ru niš lukki	سُ پا رو نیش لوکی	?arvâne so pâ ru niš	اروانه سُ پا رو نیش ^{۳۰}	سال دوازدهم

جدول ۱: نام‌گذاری شتر در طرود بر مبنای سن

گفتنی است در دیگر مناطق ایران نیز یکی از معیارهای رایج نام‌گذاری شتر، سن و سال است. اعراب نیز مرسوم‌ترین مبنای نام نهادن شتر را سال حیوان دانسته‌اند و در میان نام‌های فراوانی که برای این دام وجود دارد، نسبت نام‌های مرتبط با سن و سال بیشتر است (ر.ک: فرحان، ۲۰۰۰: ۱۲۹-۱۵۷).

۴-۳-۳. نام‌های شتر بر مبنای رنگ

خولی (خلی) [xu(o)li]: منسوب به خُل^{۳۱}; خاکستری که بیشتر به سفیدی زند؛ رنگی است بین قهوه‌ای تیره و سفید.

سرخ آتشی [sorxe âteši]: سرخ پررنگ.

سرخ شغالی [sorxe šoqâli]: شتر به رنگ سرخ مانند شغال.

سوز [sowz]: رنگی است بین سیاه و زرد (یا قهوه‌ای) که به سبزی می‌زند.^{۳۲}

سوز صفرا [sowz safrâ]: رنگی است بین سیاه و زرد (یا قهوه‌ای) که به سیاهی می‌زند.

سیاه کِلاعی [siyâh kelâqi]: شتر به رنگ سیاه براق به مانند کلاع.

صفرا [safrâ]: شتر به رنگ قهوه‌ای تیره (سوخته).

۳-۵. دیگر نام‌های شتر

اُشْتُرِ دَسْ چِرا [oštore das čerâ]: شتری که تحت نظر ساریان چرانده شود؛ مقابل اُشْتُر ولی.

اُشْتُر ولی [oštore veli]: شتری که بدون ساریان در صحرا رها شده باشد، مقابل اُشْتُر دَسْ چِرا.

بَرَهْ پَشْمَ [Barre pašm]: شتر با پشم‌هایی مجعد شبیه بره.

بُزْرَا [bozrâ]: بُزران؛ شتر، گوسفند، بزغاله و یا گاو با ران‌هایی شبیه بز باریک، لاغر و کشیده.

بُنْگاله^{۳۳} [bongâle]: بُنگله؛ گله شتر که به چرا رها شده باشند.

زانو زده [zânu zade]: شتری که بر اثر خشکسالی و یا پیری فرومانده، برنجیزد.

زَبَا^{۳۴} [zabbâ]: گونه‌ای شتر که موهای اطراف چشم، پلک و گوش آن‌ها از حد معمولی بزرگ‌تر باشد.

سَگْ پَا [Sag pâ]: ویژگی شتری که بسیار راه رود و این سو و آن سو زند.

سُمْبَهْ دَاعَ [Sombe dâq]: ابزاری آهنین که آن را بر روی آتش سرخ می‌کنند و بر صورت شتر می‌گذارند تا پوست را بسوزاند و داغ موردنظر نقش بندد.^{۳۵}

عَقَال (عَگَال) کردن^{۳۶} [aqq(gg)âL]: بستن زانوی شتر.

عَگَال [aggâl]: ریسمانی بافته شده از پشم شتر برای بستن زانوی آن.

مال [mâL]: گوسفند، بز، گاو، شتر و مانند آن‌ها.

هُرُحَاش [horrohâš]: حاشی و بله‌بان^{۳۷} که در قالب یک دسته با هم چرا کنند.

۶-۳. آبستنی، زایش و دوشیدن شتر

آرد [ârda]: محلولی از آرد جو و آب که به جای شیر به بزغاله، بره، بچه‌شتر و یا دام ناتوان دهنده.

آوست^{۳۸} [avest]: آبستن؛ ماده‌شتری که آبستن باشد.

تنَّگدوش [tang duš]: ویژگی پستان‌هایی که شیر به سختی از آن بیرون می‌آید؛ مقابل «گوشاددوش».

پاکدوش^{۳۹} [pâkduš]: دوشیدن کامل شیردام؛ مقابل سرداش.

تکه باز [take bâz]: نازا و عقیم؛ ماده شتری که جفت‌گیری کند، ولی آبستن نشود.
 خلفه^۱ [xalfe]: شتری که نه حاشی داشته و نه آبستن باشد.
 خوش‌دوش [xoš doš]: ۱. ویژگی دامی که موقع دوشیدن آرام است، ۲. ویژگی پستانی که شیر از آن به راحتی دوشیده شود.
 دال [dâl]: سرپستان‌های دام.
 دوختن^۲ [duxtan]: دوشیدن.
 دوشای^۳ [dušâ]: دام شیرده.
 رکاع^۴ [rokâ?]: از شیرگرفتن گُره شتر.
 زک و زا [Zekkozâ]: زاد و ولد؛ تولید مثل.
 سردار [sardâl]: دوشیدن شیردام به گونه‌ای که چیزی از آن باقی ماند؛ مقابل پاک‌دوش.

سیاه‌خلفه [Siyâh xaLfe]: ماده شتری که یک یا چند دوره آبستن نشود یا حاشی خود را از دست داده باشد.

سیلی [sili]: مشیمه؛ پوستی که بچه در زهدان درون آن است؛ جفت که بعد از زایش از دام خارج شود.

شیرسوز [Širsuz]: ویژگی شتری که در ایام شیرخوارگی شیر کم خورده، ضعیف و ناتوان باشد.

ِقیسر [qeser]: ویژگی ماده شتر و یا دامی که آبستن نشده باشد.
 کاسگی [kâsegi]: گاهی شتر ماده یکی دو ماه بعد از زایش، دوباره آبستن می‌شود، به این نوع آبستنی زودرس کاسگی گویند.^۵

گُری اُشتُر [Korre(a)y oštör]: حاشی؛ بچه‌شتر. اعراب بادیه‌نشین به شتر نر تا قبل از دو سالگی حاشی می‌گفتند (فرحان، ۲۰۰۰: ۶۹).

گُرز [gorz]: بافت چربی و غدد شیرساز که در قسمت بالایی پستان‌های دام قرار دارد.

گوشاددوش [gušâd duš]: ویژگی پستان‌هایی که شیر به راحتی از آن بیرون می‌آید؛ مقابل تنگ‌دوش.

مارپی [mârpey]: حالت بچه شتری که از مادرش جدا نشده باشد.
نَاشَكَمْ [na eškam]: نوشکم؛ ماده شتری که برای نخستین بار آبستن شده باشد.

۳-۳-۷. بیماری‌های شتر

آردلک [ârdelak]: گونه‌ای قارچ پوستی که با ظهور جراحاتی دایره‌ای شکل و سفیدرنگ، بر روی پوست شتر سبب خارش و ریزش موها می‌شود.
اوله [owle]: آبله؛ بیماری ویروسی مسری همرا با تب که ایجاد بثورات پوستی می‌کند و گاه مهلك باشد.
بادشیر [bâdšir]: بیماری ورم پستان شتر که بر اثر آن، پستان‌ها متورم و چرکین می‌شود.

پوزپوزکردن [puz puz]: با بی‌میلی مزه‌مزه کردن و علوفه‌خوردن شتر که نشان از بیماری یا سیری است.
حَلَمَه^{۴۵} [halame]: کنه بزرگ.

خراب^{۴۶} [xerâj]: غده‌ای چرکین در زیر پوست دام.
خونتاس [xun tâs]: سقط جنین در یکی دو ماه اول بارداری در شتر، گاو، بز، گوسفند و یا چهارپایان دیگر.

ریخ [rix]: اسهال؛ شکم روشن.
سیا ریخ [Siyâ rix]: نوعی اسهال سیاهرنگ که از خوردن آب‌های آلوده بروز می‌کند.

قِرَّ^{۴۷} [qera]: نوعی بیماری پوستی شتر که از ازدحام طولانی مدت کنه بر روی پوست ایجاد می‌شود.

گِرَّی [gerri]: جَرَب؛ نوعی بیماری پوستی که سبب خارش و ریزش موهای شتر می‌شود.

منَدَ [mandâ]: منداب؛ روغنی است سیاهرنگ، برگرفته از گیاه منداب که برای درمان برخی بیماری‌های پوستی شتر کاربرد دارد.

۳-۳-۸. ملزمات ساربان و واژگان مرتبط با آن

آوسار [owsâr]: افسار.

بادیه [bâdiye]: ظرف فلزی بزرگ که در آن چیزی خورند.

پاتوه [pâtave]: ساق پیچ.

تاس [tâs]: کاسه رویین جهت نوشیدن آب.

تپووس^{۴۸} [tappows]: لگد شتر.

توره [ture]: توبره؛ کیسه‌ای کوله‌پشتی مانند که ساربانان لوازم خود را در آن گذارند.

جاهاز [jâhâz]: جهاز؛ پالان شتر برای سوارشدن یا حمل بار.

دراغ^{۴۹} [derâq]: درای؛ زنگی که بر گردن گوسفندها، بز، سگ، شتر و یا چهارپایان

دیگر بیاویزند.

شالپا [šalpâ]: ساق پیچ؛ پارچه پشمی یا کرکی که بر ساق‌ها پیچند.

شانگکی [šânegi]: زنگ کوچکی که بر دو طرف شانه‌های شتر می‌آویختند.

قططب [qatab]: چوبی به شکل عدد ۸ در جلو پالان شتر برای نگهداشتن بار.

قلیف [qelif]: نوعی دیگچه دسته‌دار که درب آن محکم بسته می‌شود.

قوش [quš]: چوبی ۸ مانند پشت پالان شتر برای نگهداشتن بار.

کُندوک (کِندوک) [Ko(e)nduk]: نوعی قوطی استوانه‌ای از جنس آلومینیوم که برای

درست کردن چایی هیزمی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

گَ وُرگه [gavorge]: درای؛ جرس؛ زنگی بزرگ، با صدایی به و سنگین که به

گردن شتر بندند.

نمدچقا [nemad čoqâ]: نوعی لباس نمدی ضخیم که چوپانان و ساربانان برای

محافظت از سرما پوشند.

وَرَه گوشی [vare guši]: زنگ کوچکی که کنار گوش‌های شتر نصب کنند.

۳-۳-۹. داغ شترهای طرود

DAG شتر عبارت است از مهر یا نشانه‌ای که بر روی قالب آهنی ایجاد می‌کنند و پس از

گداخته کردن آهن، بر روی بدن حیوان فرود می‌آورند. در حال حاضر این شیوه

مهمنترین راه اثبات مالکیت بر دام است (شاهحسینی، ۱۳۸۳؛ ۷۱). از دیرباز رسم بر این بوده

است که هر خانواده داغ و نشان خود را داشته باشد. در جدول ۲ نمونه‌هایی از داغ‌های مورد استفاده در میان ساربانان و شترداران طرود معرفی می‌شود:

نام داغ	شکل ظاهری	نام داغ	شکل ظاهری	شکل ظاهری
خورشید داغ	☀	علی داغ	علی	
مهد داغ	مهد	صمد داغ	صمد	
عبد داغ	عبد	حسن داغ	حسن	
سین داغ	—	اچ داغ	H	
هفت داغ	٧	هشت داغ	٨	
به علاوه داغ	+	سه پینجه داغ پینجه مرغی	↓	
سه پینجه داغ کله قوچی	ع	حلقه داغ کله پای	匚	
حلقه داغ کله بالا	ـ	حلقه داغ رو به دها	ـ	
حلقه داغ رو به گوش	ـ	مثلث داغ	Δ	
حلقه داغ	O	حلقه داغ الف	°	
حلقه داغ دو الف	O	یازده داغ	۱۱	

جدول ۲: نمونه‌ای از داغ‌های مورد استفاده در میان ساربانان و شترداران

۴-۳-۴. اعتقادات و باورهای مرتبط با شتر

صاحب نظران جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی رفتارهای جمعی، فرهنگی و اجتماعی را در دو گونه شهری (گرلشافت) و روستایی (گمینشافت) دسته‌بندی کرده‌اند. بروس کوئن (۱۳۷۲: ۳۰۳) جامعه روستایی را گروهی از انسان‌ها می‌داند که شیوه زندگی، زبان، آداب و رسوم و مقتضیات اجتماعی مشترکی دارند و از الگوهای رفتاری سنی مشخص پیروی می‌کنند. این ویژگی‌های مشترک در امثال و باورهای عامه به روشنی تجلی یافته

است. شتر در باورهای عامه و نیز امثال مردم این دیار نقشی برجسته دارد. برای نمونه اهالی طرود معتقدند زن آبستن اگر گوشت شتر بخورد، پس از دوازده ماه پسر خواهد زایید؛ به شرط آنکه از زیر شکم شتر رد شود. همچنین باور دارند که اگر این حیوان محصول کشاورزی کسی را بخورد، آن محصول پربرکت تر خواهد شد. کینه شتر چهل سال به درازا می‌کشد.^۵ شتر همراه و همزاد کویرنشینان است. ساکنان حاشیه شمالی کویر بزرگ نمک بر این باورند که شتر فرشته است و نباید به او آزار رساند.

۳-۴-۱. سرمای پیرز (پیروز)

در زبان عوام، به ده روز نخست اسفند گفته می‌شود. داستانی که مردم این دیار در این باره به یاد دارند، شنیدنی است: پیروزی بود که تنها دارایی اش یک شتر بود. شتر پیروز پس از سپری شدن چله کوچک [از دهم تا پایان بهمن ماه]، یعنی فصل جفت‌گیری شتر، آبستن نمی‌شود. پیروز پشت بام می‌رود و از خداوند عاجزانه می‌خواهد سرمای زمستان ده روز دیگر ادامه یابد تا شترش باردار شود. خداوند هم دعایش را مستجاب می‌کند. ثعالبی نیشابوری در کتاب *ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب* (۱۹۶۵: ۳۱۳) با اینکه داستان را به روایت دیگری آورده، اما همین سرما را مد نظر داشته است. در فرهنگ ایل سنگسر همین داستان با کمی اختلاف نقل شده است و آن را «عجوك بجوك» (عجیب و غریب) می‌گویند.

همچنین مردم طرود و بهویژه ساربانان، به اسفندماه «پیشکل پناه» نیز می‌گویند. سبب نام‌گذاری بر این اساس بوده که در این ماه با کم شدن سوز سرما، گرما از زمین بالا می‌آید و پناهگاهی هر چند کوچک انسان را از سوز سرما مصون می‌دارد.

۳-۴-۲. شتر در ترانه‌ها و امثال

بومنوها و ترانه‌های عروسی بستر دیگری است که مضمون بلندبالایی شتر در آن خوش نشسته است. در ادامه به چند نمونه اشاره‌ای گذرا می‌شود:

(الف) ۱۰۰: در اصطلاح اهالی منطقه طرود، «۱۰۰» عبارت است از دو بیت شعر [غالباً در وزن رباعی] که بزرگان فامیل به هنگام رقص عروس یا داماد در جشن‌های ازدواج،

به نیت تحسین و نیز طلب دعای خیر برای آنان می‌خوانند. در برخی روستاهای دامغان همین سنت نیز با عنوان «الله‌خوانی» وجود دارد (طباطبایی و عامری، ۱۳۹۴: ۷). نمونه زیر از تجلی مضمون شتر در آله حکایت دارد:

این بام کیه بلندتر از بام منه
این سبز قبا برادر جان منه
اسمیش نبرید که اسم سینگین داره
سیصد شترم به راه قزوین داره^{۵۱}

ب) کَلَّگَى

«کَلَّگَى» عبارت است از آواز محلی با اشعار عاشقانه، متضمن دوری و فراق که در قالب دوبيتی و با لحن حزین [و بیشتر در مقام دشتی یا سور] خوانده می‌شود (همان، ۶).

الا لوک سفید بار تو قنده
بزن ناله که منزل پشت بنده
بزن ناله بـ کوه انارک
زـشـسـ مـقـوـول^{۵۲} و آـشـ مـثـلـ قـنـدـه

شتر سینی گـدارـه، اـیـ بـراـدرـه
دو چـشمـمـ اـنتـظـارـهـ، اـیـ بـراـدرـهـ
بـیـ تـاـ روـیـ یـکـدـیـگـرـ بـبـوسـیـمـ
فلـکـ بـیـ اـعـتـبارـهـ، اـیـ بـراـدرـهـ

شتر دیدم ته رو دبار می‌رفت
جهازش رنگ و با او سار می‌رفت
جهازش رنگ و با او سار شاهی
حسینانم به میل یار می‌رفت

ج) امثال

در میان ضربالمثل‌های طرودی، واژگان مرتبط با دامداری بیشترین بسامد را دارد. در این میان شتر جایگاه ویژه‌ای دارد.

مگر شترهایت در کویر گرفتار شدنده؟: «مِگَ أُشتُرات دِ کِویر ماندن» [mega oštoraṭ de kevir māndan]: معادل: «مگر کشتی‌های غرق شدند». کاربرد این مثل خودبه‌خود از ارزش و اهمیت این کشتی بیانی در نزد مردم طرود حکایت دارد.

شتری که علف بخواهد، گردش را دراز می‌کند: «أُشتُر که علف مُخوا، گَرَّدَ دراز مُكْنَه» [oštoraṭ ke ?alaf moxâ garda derâz mokone]: این مثل زمانی کاربرد دارد که کسی به جای تلاش و حرکت، در انتظار کمک دیگری یا استعانت از غیب است. شتر لاغر کاه و پنهانه در خواب می‌بیند: «أُشتُری لاغر کاه و پَمبه تَحُمْ به خَو می‌بینه» [oŠtori lâqer kâho pambe toxom be xaw mibine]: تعریض به شخص دون و حقیری است که ادعا یا آرزویی بزرگ دارد.

لوک باید خودش غرش کند: «لوک باید إِز خودش بُغْرَه» [luk bâyed ez xodeš]: به معنای: آدم باید خودش کفایت و جربه داشته باشد.

۳-۴-۳ نام ماه‌های سال در نزد ساربانان

فصل بهار: حَمَل = فروردین. ٿُور = اردیبهشت. جَوْزا = خرداد. ساربانان معتقدند در هفتاد روز اول بهار در روزهای شیشه^{۵۳} (روزهای ۱۶، ۳۶، ۲۶، ۴۶، ۵۶، ۶۶) پس از نوروز، احتمال بارندگی بیشتر است و پس از آن برف و باران قطع می‌شود: [هفتاد و راًفتاد].

فصل تابستان: چَلَه کلا (čelle kelâ): از اول تیر تا دهم مرداد. در این مدت گرما به اوج خود می‌رسد. چَلَه خوردو (čelle xordu) از یازده مرداد تا اول شهریور. سُمْبُله: شهریور. در این ماه شدت گرما کاسته می‌شود و به اصطلاح هوا «مشکنَه» می‌شود.

فصل پاییز: میزا (میزان): مهر؛ در این ماه هوا کم کم سرد می‌شود. عقرب: آبان. در این ماه سوز سرما مانند عقرب نیش می‌زند. قوس: آذر.

زمستان: چله کلا kelâ (čelle): از آغاز دی تا د بهمن؛ در این ماه سرما به اوچ خود می‌رسد. چله خوردو xordu (čelle): یازده بهمن تا سی بهمن. خود (حوت): اسفند. در این ماه از شدت سرما کاسته می‌شود؛ اما در بعضی روزها هوا سرد است. بر همین اساس می‌گویند: «حوت اگه حوتی کنه / پیر زنِ د قوطی کنه».

۴. نتیجه‌گیری

گویش‌های ایرانی ذخیره ارزشمندی برای گسترش و حفظ زبان فارسی هستند، لذا شایسته است حفظ و از نظر علمی بررسی شود. ضبط و معروفی واژگان تخصصی پیشه‌ها در ساخت لغات و ترکیبات جدید زبان فارسی و پرهیز از کاربرد واژگان بیگانه راهگشا خواهد بود. بر همین اساس، معرفی بیش از ۱۸۰ واژه تخصصی از واژگان، اصطلاحات و تعابیر مرتبط با پیشۀ شترداری و ساربانی دهستان طرود استان سمنان، افزون بر اینکه فرهنگ دوستان و علاقه‌مندان فرهنگ عامه ایران‌زمین را با یکی از مناطق بکر فرهنگی آشنا می‌سازد، بستر مساعدی برای تدوین فرهنگ تخصصی واژگان و اصطلاحات دامداری در زبان فارسی است.

با ریشه‌شناسی و کشف وجوده اشتراق واژگان، دریافتیم که برخی واژگان گویشی طرود غنا و دیرینگی بسیاری دارند و ریشه آن‌ها به تعاملات فرهنگی و آشنایی مردم این دیار با ساکنان دیگر سرزمین در گذشته‌ها بازمی‌گردد. همچنین به کمک داده‌های این پژوهش می‌توان مشکلات مفهومی برخی متون کهن را برطرف کرد. سخن آخر اینکه کشف نمونه و شواهد گوناگون از واژگان گویش طرودی در متون کهن فارسی، این گویش را شایسته بررسی علمی و توجه بیشتری می‌سازد.

پی‌نوشت‌ها

1. Oranskii

2. Hedin

۳. طرفه‌بن‌العد در معلقة خود، شتر را بهسان کشته‌ای توصیف می‌کند که سینه آن موج آب را می‌شکافد؛ همان‌گونه که قمارباز خاک را با دستش به دو بهره تقسیم می‌کند.

4. Gabriel

۵. با صورت پهلوی کلمه **Uştur** (فره‌وشی، ۱۳۸۱: ۵۶۶) یکسان است.

۶. همان *xurg* پهلوی به معنای: شراره و اخگر است (همان، ۶۳۱). با توجه به اینکه در زبان پهلوی دو واژ /ا/ و /ا/ صورت نوشتاری یکسان دارند، گمان می‌رود کلمه «خُل» خوانشی از همان *xurg* باشد که حرف آخر کلمه بدلیل سختی تلفظ و همنشینی دو ساکن حذف شده است.
۷. همان «خلالشہ» است. خالشہ: خاشاک (معین، ذیل واژه).
۸. «شاندن با فعل پارتی *n'WyS*» به معنی: تکان دادن مرتبط است و از همین فعل پارتی با حذف هجای اول گرفته شده است (صادقی، ۳۸۰: ۲۰).
۹. در قدیم با ضم فاء نیز کاربرد داشته است (اسدی، ۱۳۱۹: ۴۴۳). منوچهری (۱۳۴۷: ۲۳۰) می‌گوید: نوآین مطریان داریم و بربطهای گوینده مساعد ساقیان داریم و ساعد های چون قله
۱۰. نانی که شتر بیانان در خاکستر گرم پزند (دهخدا، ذیل واژه).
۱۱. «امید یافت که قیماق و ساجی و گورماست به پدر و دلاورش خواهد رسید» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۹: ۵۱).
۱۲. بلا چون سرو نورسیله بهاری
کوهی لرزان میان ساق و میان بر
صیر نماندم چو آن بدبایم گفتم
زه که بجز مسکه خود ندادت مادر (اسدی، ۱۳۱۹: ۴۵۴)
۱۳. شتر در حین حرکت ادرار نمی‌کند. به همین دلیل کاروان شتر در منزل‌هایی که از قبل تعیین شده است، توقف کوتاهی می‌کند تا هم استراحتی کرده باشد و هم شتران ادرار کنند و در اصطلاح آنی بریزند. این واژه در فرهنگ‌ها به صورت «آب‌انداز» به معنی «استراحت‌گاهی در میان دو منزل برای رفع خستگی چهارپایان» ضبط شده است که به نظر می‌رسد وجه تسمیه آن همین باشد.
۱۴. کنون اختر گازر اندر گذاشت
به دکان شد و برد اشنان به دشت (فردوسی، ۱۳۸۹: ۷۸۲)
۱۵. تغییر شکل یافته «قصیل» عربی به معنای: بوته جو نارس که خوراک چارپایان است (المنجد، ذیل ریشه).
۱۶. ظاهراً اصل آن علف دیداری است.
۱۷. بیشوند منفی‌ساز «نا» + رد (اثر و نشانه پا) به معنای محلی بکر و دست‌نخورده که اثر پا به آن نرسیده باشد.
۱۸. این واژه عربی است. در رساله الغفران چنین آمده است: «إن روحى قد نُقلت إلى جمل أَعُور فِي قَطَارٍ فَلَان... وَ سَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ الْقَطَارِ» (معربی، ۲۰۰۱: ۲۱۹).
۱۹. قسمی رفتن اسب و جز آن (دهخدا، ذیل واژه).
۲۰. در میان ایل سنگسر این واژه با همین معنا مرسوم است (شاه‌حسینی، ۱۳۹۰: ۲۵۳).
۲۱. شتر ماده تا اواخر هشت‌سالگی «مُجَى» و پس از آن «آروانه» و شتر نر در سال‌های ششم، هفتم و هشتم «گَاعُود» و در بقیه سال‌ها لوکی نامیده می‌شود.

واژگان و اصطلاحات شترداری در گونه زبانی «طُرُود» جواد عامری و همکار

۲۲. دندان‌های حاشی در هنگام تولد کامل است. چند دندان آسیاب و شش دندان پیشین در آرواره پایین و چند دندان آسیاب در آرواره بالا دارد.
۲۳. بنابر اینکه شتر نر یا ماده باشد، گاهی یک «لوکی» یا «مُجّی» به این نام‌ها اضافه می‌شود.
۲۴. این واژه در بیشتر روستاهای حاشیه کویر، به صورت «بله‌بان» تلفظ می‌شود.
۲۵. باروری شتر ماده در سه و یا چهارسالگی شروع می‌شود و ممکن است تا پانزده سالگی ادامه یابد.
۲۶. در این سال دو عدد از دندان‌های شیری پیشین از وسط می‌افتد و به جای آن دو دندان محکم بیرون می‌آید.
۲۷. در این سال دو دندان دیگر از دو طرف فک می‌افتد و به جای آن دو دندان دیگر بیرون می‌آید. به این ترتیب شتر، صاحب چهار دندان محکم می‌شود.
۲۸. «گِرد» در این نام‌گذاری در معنای همه و تمام [دندان‌ها] است. در این سال با افتادن دو دندان باقی‌مانده شیری، دو دندان دیگر بیرون می‌آید و به این ترتیب شتر، شش دندان محکم را جانشین دنداهای شیری می‌کند.
۲۹. در این سال، از دو طرف دندان‌های پیشین – در آرواره پایین – دو نیش باریک و دراز بیرون می‌آید.
۳۰. سال‌های پس از نیش را با «پا» بیان می‌کنند. سال سیزدهم؛ چارپا رو نیش؛ سال چهاردهم؛ پن پا رو نیش و
۳۱. ر.ک : دهخدا، ذیل «خل».
۳۲. در رنگ‌شناسی، گونه‌ای رنگ سبز از ترکیب سیاه و زرد به وجود می‌آید (<http://hatamiali.blogfa.com>).
۳۳. دهخدا این واژه را «بنگله» و در همین معنا ضبط کرده است.
۳۴. زیتا: زن بسیار موی (متهمی‌الارب، ذیل واژه)؛ زنی که بر ابروان و دستان و بازویان موی فراوان دارد (تاج‌العروض، ذیل واژه، به نقل از دهخدا).
۳۵. بی همگان به سر شود بی تو به سر نمی‌شود داغ تو دارد این دلم جای دگر نمی‌شود «داغ در این بیت یک مفهوم دامداری است و هنوز هم در بیشتر نقاط ایران به همین معنا مصطلح است» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۸۰).
۳۶. به کسر عین: ریسمانی که بدان زانوی شتر را بندند (معین، ذیل واژه)؛ زانوبند شتر (المنجد، ذیل واژه).
۳۷. ر.ک: ذیل واژه‌ای «حاشی و بُلوا».
۳۸. به عقیده هرن و هویشمان (۱۳۵۶: ۴۱) شکل فارسی آبستن را باید مشتق از *âbustan* و آن را مشتق از صورت اوستایی : *ratanu-âpu* یا تنها از *raâpu* «بچه‌دار» دانست.
۳۹. پاک: تماماً بالکل (معین، ذیل واژه).
۴۰. خَلَفَة: به کسر «ل» آبستن؛ آن را درباره شتر به کار برند (دهخدا، ذیل واژه).

۴۱. همان *dūxtan* پهلوی است (فرهوشی، ۱۳۸۱: ۱۷۴).
۴۲. در فرهنگ‌ها به همین شکل و معنا آمده است (دهخدا، ذیل واژه).
۴۳. در روستای سطوه «رُگاه» می‌گویند (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۶۷).
۴۴. معمولاً شتر ماده یک سال پس از زایش دوباره آبستن می‌شود.
۴۵. این واژه در فرهنگ لاروس به همین معنی ضبط شده است.
۴۶. به ضم «خ» طبیان و هرگاه که آماس ریم کند، خراج گویند (جرجانی، ۱۳۹۱: ۱۵۸/۱).
۴۷. این واژه در فرهنگ المنجد به صورت «قُراد» به معنی «کنه» ضبط شده است.
۴۸. **المنجد** واژه «الدُّبُوس» را به معنای گرز آهنی و چوب‌دستی ستیر که سر آن کلفت و گرددار باشد، آورده است. ظاهراً از آنجا که لگد و شکل و شمايل کف پای شتر به گرز آهنی شباهت دارد، اهالی این نام را برای نامیدن آن برگزیده‌اند.
۴۹. ظاهراً اصل آن «درای» باشد. در معنای زنگ و جرس (دهخدا، ذیل واژه).
۵۰. شتر حافظه‌ای بسیار قوی دارد و حوادثی را که با درد همراه است، هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند.
۵۱. تمامی اشعار این مقاله نتیجه تحقیقات میدانی مؤلفان است.
۵۲. مقبول؛ زیارو. مصراج دوم را به گونه‌ای دیگر نیز می‌خوانند: بزن ناله برو منزل به منزل همان خلوی [خانه] که ایوانش بنانه.
۵۳. در روستای سطوه: «شَنَبَه» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۶۳).

منابع

- قرآن کریم.
- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی (۱۳۷۰). اسطوره زندگی زرتشت. بابل: کتاب‌سرای بابل.
- ارانسکی، یوسیف میخائیلوفیچ (۱۳۷۹). مقدمه بر فقهه‌اللغة ایرانی. ترجمه کریم کشاورز. چ ۲. تهران: پیام.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۹). لغت فرس. تصحیح عباس اقبال. طهران: چاپخانه مجلس.
- افحتمی عقدا، رضا (۱۳۹۰). «نگاهی نمادین به حضور شتر در شعر دوره جاهلی». ادب عربی. س ۳. ش ۳. صص ۲۴۷-۲۸۰.
- برایدوود، رابرт (۱۳۶۳). انسان‌های پیش از تاریخ. ترجمه اسماعیل مینوفر. چ ۱. تهران: جیران.

- پاپلی یزدی، محمدحسین و مجید لباف خانیکی (۱۳۷۹). «ترکیب گله در دامداری سنتی ایران». *تحقیقات جغرافیایی*. ش. ۵۶ صص ۲۰۹-۲۳۴.
- ثعالبی نیشابوری، أبو منصور (۱۹۶۵). *ثمار القلوب فی المضاف و المنسوب*. تصحیح محمد أبوالفضل ابراهیم. ج. ۱. قاهره: دارالمعارف.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۹۹۶). *الحيوان*. تصحیح عبدالسلام محمد هارون. بیروت: دارالجیل.
- جر، خلیل (۱۳۷۶). *فرهنگ لاروس*. ترجمه سید حمید طبیبان. چ. ۷. تهران: امیرکبیر.
- جرجانی، اسماعیل بن حسن (۱۳۹۱). *ذخیره خوارزمشاهی*. قم: مؤسسه احیاء طب طبیعی.
- حکیمی، محمود (۱۳۷۴). *شگفتی‌های جهان خلقت*. ج. ۶. قم: انجام کتاب.
- دولت‌آبادی، محمود (۱۳۷۹). *کلیدر*. چ. ۱۴. تهران: چشممه.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۲۸). *لغت‌نامه*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- رجبی، پرویز (۱۳۵۷). *جندق و ترود؛ دو بندر فراموش‌شده کویر بزرگ نمک*. تهران: توکا.
- زمردیان، رضا (۱۳۷۹). *راهنمای گردآوری و توصیف گوییش‌ها*. چ. ۱. مشهد: دانشگاه فردوسی.
- شاهحسینی، علیرضا (۱۳۹۰). *ایل سنگسری*. ویرایش دوم. سمنان: حبله‌رود.
- چوداری‌ها قبیله‌ای کویرنشین. چ. ۱. سمنان: بوستان اندیشه.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۰). *مسائل تاریخی زبان فارسی*. تهران: سخن. چ. ۱.
- طباطبایی، سیدحسین و سیدحسن طباطبایی (۱۳۹۳). «گردآوری و بررسی واژگان و اصطلاحات دامداری در گونه زبانی سطوه». *فرهنگ و ادبیات عامه*. س. ۲. ش. ۴. صص ۱۵۹-۱۸۲.
- طباطبایی، سیدحسین و جواد عامری (۱۳۹۴). «الأَخْوَانِي، تجلِّي عُشُقٍ و حُمَاسَةٍ در جشن‌های كوييرنشينان». *فرهنگ و ادبیات عامه*. س. ۳. ش. ۷. صص ۱-۲۰.
- فرحان، نایفه (۲۰۰۰). *أسماء أعلام من البدایہ*. الاردن: الاکاديمیه للنشر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹). *شاہنامه*. به کوشش سعید حمیدیان. چ. ۱۷. تهران: قطره.
- فرهوشی، بهرام (۱۳۸۱). *فرهنگ زبان پهلوی*. چ. ۴. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- کردوانی، پرویز (۱۳۸۶). *کویر (نمکزار) بزرگ مرکزی ایران و مناطق هم‌جوار*. چ. ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- کوئن، بروس (۱۳۷۲). *مبانی جامعه‌شناسی*. ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل. تهران: سمت.
- گابریل، آلفونس (۱۳۷۱). *عبر از صحاری ایران*. ترجمه فرامرز نجد سمیعی. مشهد: آستان قدس رضوی.
- مصطفوی و هومن، علی‌اصغر (۱۳۷۷). «شتر». مهر. ش ۱۵. صص ۱-۵.
- معزی، ابی‌العلاء (۲۰۰۱). *رساله الغفران*. تصحیح علی حسن فاعور. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- معلوم، لویس (۱۳۸۲). *المجاد*. ترجمه محمد بندریگی. چ ۴. تهران: نشر ایران.
- مکنزی، دیوید نیل (۱۳۷۳). *فرهنگ کوچک پهلوی*. ترجمه مهشید میرخرایی. چ ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- منوچهری دامغانی، احمدبن‌قوص (۱۳۴۷). *دیوان منوچهری*. به کوشش محمد دبیرسیاقی. چ ۳. تهران: کتابفروشی زوار.
- میلنر، اندره (۱۳۸۷). *درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر*. ترجمه جمال محمدی. چ ۲. تهران: ققنوس.
- ناظرعدل، کامیز (۱۳۶۵). *پرورش شتر*. تهران: جهاد دانشگاهی.
- نعیمی، احمد اسماعیل (۱۹۹۵). *الأسطورة في الشعر العربي قبل الإسلام*. قاهره: سینا.
- هدین، سون (۱۳۵۵). *کویرهای ایران*. ترجمه پرویز رجی. چ ۱. تهران: توکا.
- هرن، پاول و هو بشمان هاینریش (۱۳۵۶). *اساس اشتراق فارسی*. ترجمه و تنظیم جلال خالقی مطلق. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- یغمایی، اسماعیل هنر (۱۳۶۳). *جندق و قومس در اوآخر دوره قاجار*. تصحیح عبدالکریم حکمت یغمایی. چ ۱. تهران: نشر تاریخ ایران.
- یغمایی، حبیب (۱۳۳۱). «یک صفحه از تاریخ». یغما. ش ۵۶. صص ۵۲۷-۵۲۸.